

"آنچه به نظر قاصر این عبد می رسید همان است که کراراً و مراراً به یاران ابلاغ نمودم که اگر صیانت و تقدّم سریع امرالله را خواهانیم، باید به هر نحوی ممکن، آدنی شائبة اختلاف و برودت و اغبرار را از میان خود محو سازیم."

حضرت ولی امرالله

عنوان: امر به اتحاد و نهی از اختلاف

بخش اول - روحانی

- ۱- مناجات شروع
- ۲- مناجات دوم از آثار حضرت عبدالبهاء
- ۳- لوح جمال مبارک
- ۴- لوح حضرت عبدالبهاء

بخش دوم - اداری

- ۵- ابلاغات حضرت ولی امرالله
- ۶- ایجاد اختلاف حتی بر سر حقیقت مردود و باطل است
- ۷- داستان اختلاف بر سر تحیت
- ۸- روابط احباء با امرالله / علی نخبجوانی
- ۹- نوجوانان و نونهالان
- ۱۰- شور و مشورت

بخش سوم - اجتماعی

- ۱۱- تنفس و الفت و پذیرایی
- ۱۲- مناجات خاتمه

عزیزان در صورت امکان ترتیبی اتخاذ فرمائید که یا در پایان بخش روحانی و یا در بخش شور و مشورت دو لوح مبارک که حاوی مطالب قابل تأمل بسیاری است مورد بررسی دقیقتر قرار گیرد و در خصوص مطالب آن تبادل نظر انجام شود

۲- مناجات دوم

هوالبهی

خداوند بیماندا، پناه بیچارگانی و ملجأ آوارگان و امیدگاه آزادگان . پروردگارا از خود نومیدیم و از بیگانه و خویش دور و بعید رجا به ملکوت ابهی داریم و امید به فضل جدید ربّ اعلی. پرتو عنایت مبذول دار و به لحاظ عین رحمانیت مشمول کن از امتحان شدید برهان و از افتتان عظیم رهائی بخش. ای آمرزگار بنده درگاهیم، پرگناهیم، مقیم بارگاهیم؛ جان و وجدان را شادمانی بخش؛ دل های پریشان را از قید آب و گل رهائی ده؛ ملحوظ و محفوظ دار و مصون و محظوظ کن؛ در دو جهان کامران فرما و از فضل و جود خویش شادمان کن . توئی مقتدر و توانا و توئی دهنده و بخشنده و بینا . ع . ع

(منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲)

۳- لوح جمال مبارک

بِسْمِ الَّذِي بَذَرَهُ يُحْيِي قُلُوبَ الْمَلَائِكَةِ

قلم اعلی می فرماید: ای دوستان حق مقصود از حمل این رزایای متواتره و بلایای متتابعه آن که نفوس موقنه بالله با کمال اتحاد با یکدیگر سلوک نمایند به شأنی که اختلاف و اثنینیت و غیریت از مابین محو شود آلا در حدودات مخصوصه که در کتب الهیه نازل شده . انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه؛ آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی این خضوع فی الحقیقه به حق راجع است؛ چه که ناظر به ایمان اوست بالله . در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت نماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر به علو عمل خود و جزای آن رسیده و می رسد و ضرر عمل نفس مقابل به خود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید آن استکبار به حق راجع است. نعوذ بالله من ذلک یا اولی الابصار .

قسم به اسم اعظم حیف است این ایام نفسی به شئون عَرَضِیّه ناظر باشد. بایستید بر امر الهی و با یکدیگر به کمال محبت سلوک کنید. خالصاً لوجه المحبوب حجات نفسانیه را به نار احدیه محترق نمائید و با وجوه ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید. کل سجایای حق را به چشم خود دیده اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزرده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است حیف است به این نار مشتعل نشوید. انشاءالله امیدواریم که لیلۀ مبارکه را لیلۀ الاتحادیه قرار دهید و کل با یکدیگر متحد شوید و به طراز اخلاق حسنه

ممدوحه مزین گردید و همّتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا به شریعه بقا هدایت نمائید و در میانه عباد به قسمی رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود چه که شمائید اوّل وجود و اوّل عابدین و اوّل ساجدین و اوّل طائفین. فَوَ الَّذِي أَنْطَقَنِي بِمَا آرَادَ كَمَا اسْمَاءُ شَمَا دَر مَلَكُوتِ اَعْلَى مَشْهُورَتَرِ اَسْتِ اَز ذِكْرِ شَمَا دَر نَزْدِ شَمَا گَمَانِ مَكْنِيْدِ اِيْنِ سَخْنِ وَهْمِ اَسْتِ يَا لَيْتَ اَنْتُمْ تَرَوْنَ مَا يَرِي رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ مِنْ عُلُوِّ شَأْنِكُمْ وَ عَظْمَةِ قَدْرِكُمْ وَ سَمَوِّ مَقَامِكُمْ. نَسْتَلِ اللّٰهَ اِنْ لَاتَمْنَعَكُم اَنْفُسُكُمْ وَ اِهْوَاؤُكُمْ عَمَّا قُدِّرَ لَكُمْ. امیدواریم که در کمال الفت و محبت و دوستی با یکدیگر رفتار نمائید به شأنی که از اتّحاد شما علم توحید مرتفع شود و رایت شرک منهدم گردد و سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا له الخلق و الامر يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و انه لهو المقتدر العزيز القدير. (اقتدارات، ص ۲۱۵)

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الله ... حال باید یاران به دل و جان سعی بلیغ نمایند و جهد شدید مبذول دارند تا بنیان بیگانگی بر افتد و انوار وحدت انسانی یگانگی بخشد. امروز اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق احبّای الهی است که با یکدیگر یک دل و یک جان شوند تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیه ملل و مذاهب را ازاله نمایند. هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کلّ بار یک دارید و برگ یک شاخسار. ولی تا نفس احبّاء اتّحاد و اتّفاق کلی نیابند، چگونه توانند که احزاب سائره را به اتّحاد و اتّفاق بخوانند ... پس ای یاران الهی تا توانید بر اتّحاد و اتّفاق با یکدیگر کوشید، زیرا کلّ قطرات یک بحرید و اوراق یک شجر و لثالی یک صدف و گل و ریاحین یک ریاض. پس از آن در تألیف قلوب سائر ادیان به یکدیگر جانفشانی نمایید و با هر فردی از افراد انسانی نهایت مهربانی کنید. نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه مشمرید. چنان رفتار نمایید که جمیع خلق خویش و پیوندند و آشنا و ارجمند. چنان سلوک نمایید که این جهان فانی نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود. این است وصیت عبدالبهاء؛ این است نصیحت این عبد بینوا و علیکم البهّاء الأبھی

ع ع

(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۷)

۵- ابلاغات حضرت ولی امرالله

مقصود از شهادت حضرت اعلی و نفی و زندانی و اسارت جمال ابهی و سفک دم شهدا و متاعب و بلاای لاتحصای حضرت عبدالهآء تأسیس سلطنتی جدید و نام و شهرتی تازه و ترویج طریقت و مذهبی مخصوص نبوده . بلکه مقصود، حصول اقدم آمال پیشینیان است، یعنی اخوت نوع بشر . اگر اخوت حقیقی بأحسنها و أجملها و أكملها در بین احباء تحقق نیابد، تأسیس وحدت عالم انسانی چگونه ممکن؟ اگر اختلاف در بین یاران، که هر یک حامل پیام نجاتند، زائل نگردد، امیدی دیگر نه و تبلیغ را دیگر اثر و فایده ای و لزومی نبوده و نخواهد بود . دیگر یاران خود دانند و به آنچه صلاح و خیر این امر است، خود پردازند .

آنچه به نظر قاصر این عبد می رسید، همان است که کراراً و مراراً به یاران ابلاغ نمودم که اگر صیانت و تقدّم سریع امرالله را خواهانیم باید به هر نحوی ممکن، ادنی شائبه اختلاف و برودت و اغبرار را از میان خود محو سازیم و با قلبوی صاف و پاک و طیب و طاهر در کمال روح و ریحان و یگانگی نفحات تقدیس و تنزیه و خلوص و محبت الهیه را به مشام آلوده اهل عالم رسانیم . ادنی گفتگویی در جمع احباب سلب تأیید نماید و روح مجرد مُنعش امرالله را از هیکل آن جمع مریض چون برق اخراج نماید؛ مجهودات و مساعی مبذوله را بتمامها به باد دهد و اسباب تقهقر و انحطاط و تجزی و اضمحلال آناً فاناً ازدیاد یابد و از جمیع جهات احاطه نماید. (منتخبات توقیعات، طبع ۱۰۵ بدیع، ص ۹)

۶- ایجاد اختلاف حتی بر سر حقیقت مردود و باطل است

اگرچه هیچکس آنطور که شاید و باید قادر به شناخت مقام مظهر ظهور الهی نیست، اما هر کسی به فراخور استعداد و درک خویش می تواند به عرفان حضرتش نایل شود. لکن، تفاوت در شناخت اگر به اختلاف منجر شود، گویای آن است که هیچکدام به مقام و رسالت حضرتش پی نبرده اند.

حضرت بهاءالله توضیح می فرمایند، "الیوم باید به محبت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و گفتار شما روائح اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید که به مجرد استماع کلمه ای یکدیگر را سب و لعن می نمودند. اَنَا خَلَقْنَا النَّفُوسَ اطواراً. بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند و بعضی دون آن. مثلاً نفسی غیب منیع لایدرک را در هیکل ظهور مشاهده می نماید من غیر فصل و وصل و بعضی هیکل ظهور را ظهورالله دانسته و اوامر و نواهی او را نفس اوامر حق می دانند. این دو مقام، هر دو، لدی العرش مقبول است. ولکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع و جدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود . چه که مقصود از عرفان و ذکر اعلی مراتب بیان، جذب قلوب و الفت نفوس و تبلیغ امرالله بوده و از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام، تزییع امرالله شده و خواهد شد. لذا، هر دو به نار راجعند اگرچه به زعم خود به اعلی افق عرفان طائرند" (اقتدارات، ص ۲۱۸)

۱- مناجات شروع

این مظلوم عوض کلّ استغفار مینماید و يقول:

الهی الهی اولیای خود را حفظ فرما. توئی آن کریمی که عفوت عالم را احاطه نموده بر عبادت رحم فرما و تأیید نما بر اعمال و اخلاق و اقوالی که لایق ایام توست. به یک کلمه علیا بحر بخششت مواج و به یک اشراق نیر امر، آفتابِ جود و غفران ظاهر و هویدا. همه بندگان توآند و به امید کرمّت زنده‌اند. دست قدرت از جیب قوّت بر آر و این نفوس در گل مانده را نجات ده. توئی مالک اراده و سلطان جود. لا اله الا أنت العزیز الوهاب. (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۳۵۸)

۷- اختلاف بر سر تحیّت / میرزا حیدرعلی اصفهانی

در کتاب مستطاب بیان، "الله اکبر" و "الله ابهی" و "الله اعظم" و "الله اجمل" بود و در ایام اشراق مالک ایام و انام حصر به "الله ابهی" شد، حبّاً لهذا الاسم المبارک المهیمن علی العالمین و از حقّ منیع هم تصدیق و امضای فعلی ظاهر شد... تحیّت بیان "الله اکبر" برای رجال و جوابش "الله اعظم" بود و برای وراقات "الله ابهی" و جوابش "الله اجمل" بود و در ایام مبارک برای رجال و نساءالله کلّ منحصر به "الله ابهی" شد. برخی از احباء گفتند که تحیّت را در یوم اشراق عبودیت مرکز میثاق الله (حضرت عبدالبهاء)، "الله اعظم" قرار می‌دهیم. ولی غرض و نفسانیت بعضی سبب و علّت اختلاف شد...

اختلاف "الله اعظم" و "الله ابهی" در بین ثابتین به ردّ و تبری و بیزاری یکدیگر منجر شد... جمال ناقض ناعق شد و این اختلاف و شقاق و نفاق را او به واسطه شخص بی غرض و مرضی روشن نمود و به ساحت اقدس طرفین شکایت نمودند و علّت حزن و کدورت مبارک گردید بر حسب ظاهر و حضرت فاضل فروغی روحی فداه مشرف بود. امرش فرمودند برود طهران و حکم "الله ابهی" را جاری کند و احباب را در این ذکر مبارک اعظم متفق نماید.

حضرتش به قزوین رسید و قصد و عزمش به طهران رسید. از طهران به قزوین خبر دادند که حضرتش به طهران نرود و احباب طهران ملاقاتشان را نمی‌خواهند. از قزوین به ساحت اقدس به حضور مبارک... به عرض رسانیدند. در جواب تلغرافیاً به ایادی امریه در طهران امر فرمودند، "حضرت فروغی را احترام و محبت نمایند و احباب را متحد و متفق نمایند." و حضرتش وارد طهران شد و اختلاف و کدورت به مراتب زیادت‌تر شد به شأنی که جمیع ایادی و ایشان، روحی فداهم، عجز خود را از برداشتن اختلاف و بیم فساد بزرگی به ساحت اقدس عرض نمودند و ملتمس

چاره و تبدیل این مرض مُسری مهلک به صحت و حُسن عاقبت شدند. لوح مبارک منیعی نازل شد و به کمال شفقت و عطف تحیت را به "الله ابهی" حصر فرمودند.

حضرت ادیب روحی فداه مرقوم فرموده بودند: چون لوح مبارک وارد شد، عموم احباب را خبر نمودیم که پاکتی از ساحت اقدس رسیده است و امر شده است در محضر عموم فدائیان مرکز میثاق الله و جمهور جان فشانان مرجع امرالله باز و قرائت شود و همین قسم هم امر شده بود که احدی مضمون بیان مبارک را نمی‌دانست. و چون گشودند و تلاوت شد، جمیع احباب روحی فداهم بدون اظهار احدی برخاستند و یکدیگر را در نهایت محبت و ملاحظت بوسیدند به شأنی که دو صدا شنیده می‌شد: یکی صدای بوسابوس احباب و یکی شکستن کمر اهالی ادیانی که دینشان صرف تقلید و وهم و تعصب است. از آن ساعت "الله ابهی" مسلّم و جاری و روح و نور و فرح و حبور اهل بهاء شد. (بهجت الصدور، ص ۳۶۵)

۸- روابط احباء با امرالله / علی نخجوانی

میل دارم درباره لوح بسیار کوتاهی از حضرت عبدالبهاء سخن بگویم. در این لوح حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که روابط احباء با امر الهی دو قسم است. یک قسم مانند رابطه گل با گلستان است. رابطه دیگر عبارت از رابطه شعاع با شمس است. حضرت عبدالبهاء اظهار امیدواری می‌فرمایند که رابطه احباء از قسم ثانی باشد و لوح به همین کلام خاتمه می‌یابد. خیلی در این باره تفکر کردم که چرا میل مبارک به قسم ثانی است در حالی که ما در مناجات‌ها داریم که خدایا مرا گلی در گلستان خویش فرما.

شمس عبارت از امر الهی است و شعاع از آن ساطع می‌شود. من خاضعانه دیدگاه و استنباط خودم را بیان می‌کنم. ما در گلستان گل داریم. گل می‌گوید، "من این گلستان را دوست دارم." به عبارت دیگر ما می‌گوییم من به امر مبارک عشق می‌ورزم. من این گلستان را دوست دارم. در این گلستان رشد می‌کنم. به این گلستان افتخار می‌کنم؛ به این گلستان منسوب هستم (من بهائی هستم). بسیار خوب، این خیلی خوب است.

حالا به اشعه شمس توجه کنیم. شعاع نیز دقیقاً همین را می‌گوید. او می‌گوید، "من از خورشید هستم؛ به خورشید افتخار می‌کنم، تمام زندگی من به شمس منوط است." و غیره امّا، اگر یک شعاع را و سپس یک شعاع دیگر را بیاورید، چه اتفاقی می‌افتد؟ دو شعاع یکی می‌شوند. امّا، اگر یک گل و سپس گل دیگری را بیاورید و کنار هم قرار دهید، دو گل می‌شود. اگر در محفلی یا لجنه‌ای، نه شعاع را در کنار هم قرار دهید، به یک شعاع واحد و نیرومند تبدیل می‌شوند. امّا اگر نه گل را بیاورید و در کنار هم قرار دهید، دسته گل قشنگی خواهد شد؛ ترتیب زیبایی از گلها خواهد بود، ولی نه گل متفاوت؛ و هر کدام از آنها، اگر برای گلها قدرت تفکر قائل شویم، دارای هوش و نیز نفس امّاره خواهند بود و گل خواهد گفت، "در واقع، مایل نیستم که بگویم، امّا تصوّر می‌کنم من بهتر از دیگران هستم؛

گمان کنم اندیشه زیباتری دارم، تصوّر می‌کنم رایحه دلپذیرتری از من ساطع می‌شود. مایل نیستم راجع به آن فکر کنم، ولی ... اصلاً مهم نیست ”...“ ...

این کاری است که گل انجام خواهد داد. چرا؟ به خاطر نفس اماره. نفس در درون ما است. باور کنید که این نفس حیوانی درون همه ما وجود دارد. اگر ما بیست نفر در این اطاق داشته باشیم، بیست نفس اماره، بدون هیچ استثنایی، وجود دارد. و این نفس تا آخرین دم حیات با ما خواهد بود. وقتی به عالم بعد می‌رویم، جدا می‌شویم، وداع می‌کنیم. اما تا آن روز، با ما هست؛ پیشنهادهایی به ما می‌کند، ما را از صراط مستقیم منحرف می‌سازد، زیرا حیوان درون ما است، همه چیز را برای خود می‌خواهد.

بسیار خوب حال به شعاع پردازیم. شعاع گوید، "من اسمی ندارم؛ چه اهمیتی دارد؟ من رنگی ندارم؛ آن هم اهمیتی ندارد. من از خورشیدم. کار من وفاداری است و رساندن نور خورشید و گرمای آن. این است وظیفه من و این کار را انجام می‌دهم." آنقدر پاک و خالص است که اگر صندلی بردارید، بیرون بروید که آفتاب می‌تابد، گوید، "من در آفتاب می‌نشینم." ولی شما در آفتاب نمی‌نشینید. آفتاب آن بالا است؛ خورشید آنجا است. ولی شعاع آنقدر وفادار، پاک و بی‌آلایش است که تمامی صفات و کیفیات خورشید را به نحوی بی‌آلایش منتقل می‌کند به طوری که می‌گویم در آفتاب نشسته‌ام.

حال، تفاوت دیگر این است که گل در مرحله دریافت قرار دارد، "ای خاک، به من خاک خوب بده؛ آب، آب خوب بده؛ ای نور و ای خورشید به من نور بیشتر برسانید." در همه حال طالب دریافت است. "به من بدهید." شعاع چه می‌کند؟ هیچ چیز نمی‌خواهد؛ شعاع می‌بخشد؛ به گلها کمک می‌کند برویند. تفاوت بزرگ بین این دو همین است! بنابراین، تصوّر می‌کنم به این علّت است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "گلی بودن در گلستان اگرچه مطلوب، لکن شعاع خورشید بودن احسن و اولی است. این اولین انتخاب من برای شما است؛ این است که برای شما ترجیح می‌دهم. شعاع آفتاب باشید؛ به دیگران ببخشید؛ طریقی برای کمک به دیگران باشید. به خود نیاندیشید. به دیگران فکر کنید؛ همواره به سایرین مساعدت نمایید. به خود پردازید به فکر خود نباشید. به سایرین فکر کنید؛ همیشه در فکر آن باشید که به کسی مدد رسانید؛ نور ببخشید؛ گرما ببخشید؛ حرارت بدهید." (ترجمه)